

و شاه پور نام نهاد یعنی پسر بادشاه و زیر او را پسر و در  
 در ده سالگی بحالت کوی باخت بر او و شیر ظاهر شد و زیر  
 حال عرض داشت او و شیر و زیر را نوازش کرد \* آل بنو مکی  
 \* از تنجم آن وزیر اندازد شیر بر باد عظامان ماو که  
 طوایف هر که مطاوعت او و خراج پذیرفت بگذاشت  
 و هر که دم مخالفت او زود بر داشت از آثار او و شیر  
 جزه فارس که عضدالدوله دیلم آن را فیر و آباد نام کرد  
 و شهر کو اسیر که دارالملک کرمان است و او از مد  
 بند و در حان نخوردستان و بر ابر بد پار کرد و پنجمین بدر نامی  
 فارس و هر که بقزوین که اکنون دهن است و در سیس  
 بگیلان که اکنون کر جیان می خوانند و در بیابان سیرستان  
 و کرمان و شهری از مد این شیعه بهراق عرب بهمرینی و جلده  
 و اکنون ابدی نیست و آب زنده رود و صفهان و زمین  
 بر حایا بخش کرد و نصب هر و لایت مقرر کرد و امید از سنخ  
 اوست ملک بنی لشکر توان داشت و لشکر بنی مال و مال  
 بنی چهار شهر ملک حاصل نشود و و عمارت بنی عدل بر سر کرد

و عدلی بنی سبیا هست و در دست نه نهد و ذماتک و دین تو امانت  
 دین اصل است ملک نگهبان او هر چه بی اصل بود پناهِ  
 و هر چه بی نگهبان و بی اصل بود پناهِ و هر چه بی نگهبان باشد  
 بدوان آید لذت هفتاد و شش از لذت استقامت که نتیجه  
 آبن شکر است و نتیجه این بشتیانی عدل شهریار بهر از  
 قراخی روزگار بخل و بران گذشته کرم است خورد مسد باش  
 و اندوه و بیمار بخور بی کینه باش از کسی سرس بر استی  
 با هر کس آرترا است و آردان در شهر مسک آخوختن  
 چه بد کن تا انا که دی و سپاس داری کن تا سخن نیکن  
 باشی بد و کمنش باشی سبک مباحش تا همه کنش  
 پیش بد کنند و دوستی جویند و انا یا ترا نیکو دار تا نیکو  
 نام شوی دو شاعر فرمان بردار باش تا بجان و مال ایمن  
 باشی چنان کن که همیشه بیم و دوزخ و محنت بیا و آری تا  
 رسد کار شوی بهیچ حال بر شو کند خوردن دینری مان گذشت  
 ر اباد می برد آنچه مانوز فرسید و اندوه و بختورید بر حدودان  
 حال خود عرص مکنید بهیچ وجه جننت و منافی مکنید تا از نهمه

اندوه در صومعه پادشاهی در شادان و شادان و شادان و شادان  
 و دو ماهه شادان و شادان و شادان و شادان و شادان  
 همان گرفتاری است سی و یک سال و در حکم همانند از آثار او  
 بلاد خاندان پور قارص و عمارت است شادان و شادان که  
 ظهور است از ذکر ده بود و پیش از آن تمام خراب شد  
 شادان و شادان و شادان و شادان و شادان و شادان  
 و احادیث بود که شهر را با شادان جانور آن مع ما خاندان  
 فوش بر شادان و شادان و شادان و شادان و شادان  
 چون اردشیر در بیابان شادان است شادان و شادان  
 شهر را خواست اردشیر مذهب کرد و گفت و نیرنگی  
 بساز شادان را خیرت آمد و شادان و شادان و شادان  
 شادان نام کرد و برور ایام شادان و شادان و شادان  
 خردین و خرد شادان و شادان و شادان و شادان  
 بسیار ساخت و شادان و شادان و شادان و شادان  
 پدرش و شادان و شادان و شادان و شادان و شادان  
 ای کمان دولت و شادان و شادان و شادان و شادان

شاپور را حمله نمود باو شاهان بد و او نیز بعد از چهل روز شاپور  
 شویقه به قتل رسانید و ابر قحط خوابانید و تاج بالاسی بسرد او  
 پیاد و نختد چون او قتل بود ملک پر آشوبت شد از عرب  
 ظایر اسبانی شکر کشید و طایفون که قحط گاه سامان  
 بود فارت کرد و نوشته خواهر او را مرد را بنامت برود  
 زن کرد و او در مرد و خری آورد بلکه نام کرد چون شاپور بعد  
 مردی رسید بختک ظایر رفت و خرتوشه با او متفق شد  
 و او را در قلعه راه داد ظایر راه گرفت و گشت و ملکه را  
 زن کرد \* کور بندگی \* شبی ملکه در بغل شاپور نالیدن گرفت  
 احوط کرد بر کسور و زهر پهاوش افتاد بود و ریش کرده  
 شاپور پر سید که تراچ و ریش بی کرد و اندک چنین نازک  
 اندامی گفت بدرم شستر غذای من از منرا استخوان و  
 نبات بجای آب دادی شاپور را زهر بنجید و گفت بوبایدی  
 که ترا بدین ناز نینی پرورد چه وفا کردی تا با من کردی رت  
 را کشه ام چه کنی و او را نیز ضیاحت کرد و بسیار از  
 اعراب بگشت چون از قتل ملون شد تا سایه ابراهیم بیرون

میگردد و ایشان مستحق من مردند اعراب بدین سبب  
 او را ذوالاکنات لقب کرده و قارسیان همیہ کیا  
 خوانند و ہسید گفت باشد \* کویند \* اجد اور مول معلم  
 مالک بن نصر پیش او رفت و او را از ان آزاد  
 محوم بر سید شاپور گفت از پنجمان سیدہ ام الارحمت  
 شخصی خرید کہ مالک بادشاهان عمر را او عیب باشد  
 بدان کہ این قتل میگنم مالک گفت شاید کہ قول پنجمان  
 دروغ باشد و اگر راحت باشد بودنی خواهد بود و لیر  
 رسان باشد کہ این قتل کہ ترا شد تا آن صانع و دولت  
 و ابرگیر کہ تر شود بدین سبب شاید در دست از اعراب  
 به است و بنابرین اعراب خود را آزاد کرد و مالک شمارند  
 \* ذوالاکناف \* درست و شش ساکنی بر صم  
 خوانند و رفت قبر او را بشناخت بگرفت  
 و بجزس کہ او بایران حرافی سبار کرد و درین مالک  
 نمکن شد شاپور از زندان بصر بد و کینرگی ایرانی کہ نگهبان  
 او بود و عاشق بزرگ و خلاص یافت و بان کینرکہ بگریخت

و با بران آمد تا در مین قزوین ایجا آرام یافت و زیر  
دایمیر لشکر کرد و استخضار نمود و بعد شش پیوستند  
با اتفاق بر قصد قاهره بجایستند و در آن شهر دور شدند  
قیام در آنجا کردند و در آنجا کتف شدند و قیصر را از آرام  
نمودند و بعد از آن ایام آن بخرانی گزیدند و در آنجا  
نگذاشتند که ایام آنجا است او نزد و در آنجا  
و آنرا در آنجا یاد بود آن در سیم سوز با قیمت \* و آنجا  
بصورت کرد و عوی بیامری کرد و در آن عوی او آن  
بود که خطاطی کرد و یک و زر یک بدست بکشید و چنانکه  
بهر کار سطر اجتناب رفتی تنها دست بودی و صورت  
در هیچ نمیکون و سید ربع غیر مسکون بر کوفتی چید و خط  
نکاحه بود و چنانکه تمامت شهر داد و ریانا از آن معلوم  
میگشت و جز آنجا حاضر بود چون پوشیدند می مری بودی  
و چون از پیش بکشیدند می نامری بودی اما در مناظره طما  
و دروغ زبان بودی شاپور را در ایملاک کرد \* مزایبی آید  
و چنانکه نام هم محمد او در آید و چنانکه بیت پایبندی کرد

اهل آن ولایت منابع او شده \* کوهیند \* آذر نادرگان  
بد و باز خوانند تا پورا آورند گرفت و بعضی از قلعات مرسیه  
او بکد اخت فرزند و مرسیه مردم و رحق او معتقد است  
و مردم را بر ناسایست تحریص داد و اباحت آواز کرد  
و آن ندر است در خزانة بادشاهان بود و در آن شهر  
این برای ساخت از آثار شاهپور شهرستان مرویس  
آن درون کانی است از آن و شهرید این و تجدید عمارت آباد  
شاه روان شوش سردت عمر بادشاهان او شاه و دولتان  
\* که هر روز انوشیروان بن قباد \* که از بادشاه شد  
هر که بعد از او بود همه را کسری خواندند و انوشیروان  
عدالت و آئین نیکو نهاد و ترتیب حراج داد و شنبلیله شکر  
کرد و در سفر ترغیب او پیدا کرد و دیوار - رید که اسفند پدید  
کرده بود تمام کرد این و آنجا سبب حالاران با بادشاه  
ناشر قوم و شنب قیچاق از مردم این دفعه دیگر دید و آن ولایت  
در میان باره بدان سبب - انوشیروان را در هر یکی را شریعت  
از و صورت در آن نگاشته آن ولایت و در دست

فرزند آن سببه حالاً بیو پیماندا ایشان بر باید ان تشریفات  
 باز می خوانند و اکنون مرد و انشا میگویند و از بد این شیعه  
 عراق عرب او عاقبت و اکنون خرائج است کینان  
 و دبایان او را سحر شده قیصر و مردان در فرمان خود آورد و بود  
 خراج نهاد و با قان چین و عاقبت کرد و از دختر او هرگز  
 نیارد کتاب کباب و دهنه و شطرنج عهد او از هند ما بر آن  
 آوردند وزیر او بود در چهار رهوض شطرنج مرد ساخت  
 چون از مالک او و جیل حال بگذشت انجکاب فیل مهرشان  
 امر آن صلاح قصد خانه کعبه کرد و بر آنان ابا بیل و سنگ  
 صبیحین هتاک نموده و بعد درین حال چون بمقدم مشرف  
 پیغمبر ما مصطفی صلی الله علیه و آله سایه و سلام مشرف گشت  
 نوشید و آن بعد ازین هشت سال بر دست دست مالکیش  
 جیل و هشت سال کورش جیل انجگری بفرمود آبر کورش  
 نوشتند هر چه از پیش فرستادیم ما از چه اینست بنیسی  
 کسی عزای نیکی دریدی نشواید \* از غنچهان او صحت \*  
 عدل پادی است که تاب غرق نمی شود در پاتشی بونته



نمی کرد و در نتیجه فریب نگر دو دو علی کنجی است چند آنکه  
 از وی بیشتر خرج کنی بیشتر باشد و سعادتی افزاید چند آنکه  
 کمتر خرج کنی کمتر کرد و هر که از مردم مشغول باشد و بلا  
 نفس خود به نفس او را پیش از قدری نباشد بهترین مرد است  
 آنست که در پنهانی کار کند که در آشکارا نشیند  
 از آن خجالت باید برد هر که استعد او نفس خود باطل کند  
 زر کی نسبت او را قاید بد هر که به هر که خبر دهد هر که نسبت  
 خوب بند در چنگ دشمن از کسی شکر نباید اندیشید  
 که است بسیار را آنش از گنوازه مونس هر که اتباع  
 خود را بگو سیاست کند اثرات شکر زیادتاید و هر که  
 افلاک خود را آباوان و ارباب زارت را بسندید است  
 و اودا حاجی بود \* این بند را آبا و اجداد و روزگار صنادی  
 کردی که این بند را کار جدید کار بکار دان سپارید خوب نشین  
 شما سائر از ما در نماز مسید آمد باید اندازد آنچه پند کار کنید  
 ما از نیاز برید طعام و مشربیه با ما مشغولید خبر خود را از مردم  
 و بدیخ مداری بخواه نگاه کسی را میازاید بخواهی غره مشوبه

باد پیر و شاعر کینه مکسید از بخیلان دور باشید عمر مرد می باشد مکسید  
 کار ناکرده نکرده دستهای طاعت کرد و ناکرده انکار نکرده کار  
 امروزه بفردا میفکند بر نادر و پدر محمدید فزاید کانی اگر چه و راز  
 به دیگر روزه شمارید خدا و همان ارب را خدمت کنید  
 با و انانان دوستی کنید بهترین دوست و انانان را دانید  
 نیکوترین چیز به خاشوشی دانید ناکستی مگوئید ناکستی  
 مگوئید هیچ گونه بدیدستان شهید در ناکار نامشورت کنید  
 حق جهان بدیدگان خوارید در زمین کسان درخت  
 نشاندازدم کرد و در سر رسید دیوانه دست را بندید  
 بنایگاه و نام مردید قدر حافیت بدانید از طایفه انانان  
 غم است گیر بدزن بیگانه را در نماند را در پیداز کار زن ایمن  
 میباشد در هر کد و نتر آن غم مخورید دشمن اگر چه خورد بود خوار  
 مدارد از دوست نادان و زری کنید از دشمن و انانان سر رسید  
 بی ادب خدمت سلطان مکرر بجای ناکسان در پنج میرید  
 با دشمنان نشینید با مردم دوری صحبت کنید با مردم نیکو  
 ندید صحبت مدارید ران خویش بیعت کردن چینی مگوئید

در آن مردم چون ران خود نگاهدارید زین و فرزند را به تنگی در آید  
 تان نمود بر سفره و یکوان نخورد از زمان چشم و خاطر آید  
 بهر ساینک پادشاهان خانه مگیرید خدمت ناهق شاهان  
 که پدید میان دن و شوهر کنید بهمه همه کارهای نیکو محضری کنید  
 سخن پادشاهان مکنید در حق عالمان طعنه مزید بلیست حسن مردم

مشغول مباشید بر نادان کنایه ستر بد مردم در میان  
 از آن آب عمر بناوانی صرف مکنید این کفر افسوس بد  
 هر که از نادانان زاده شد بر آید از آموختن نیک در آید

رابطه آمو زید بهره ری استنادی گبید و توانای اطمینان  
 به نام عبده سخن مگوید پیش پادشاه چشم آید  
 با آن کس ما سپید اگر بود شوار بود طالب عالم آید

بهر هر کسی بر غیبت کنید بگر و آید به و پدید بر اعدت  
 در روع سو کند نگوید تا در خست و سپید او رخت گفته مبرید  
 کار را پیشتر پس شکر به بیم از آن هر میرد آید زیارت  
 و دیگری مکنید و هر جا کرد و بد بزرگ

این یعنی مشوید از نو که جسم و ام مشو آید

زبان خود برین و کلا و کلان گویند و میرزا و امرا و میرزی مقرر نمایند  
 خداوندان و دولت کینه ندارند از خود را بریناز نمایند خود سلاخی  
 را کار بفرمایند نشانی از زوکی نمایند حاجت کار بفرمایند  
 سفیدگان و نیکوکاران حاجت بخوانند از این با نیکوکاران  
 کشید بر از مردم گوشه دارند بر نیکوکاران خود است  
 کنید کار نیک بدست خود کنید حاجت از مؤمنان خواهید  
 شورستان سخن نگارید و دشمنی از هر چه کنید بخوانند هر چه است  
 کنید بیکان را از هر چه بود وقت فراخی چنان و آری  
 کنید و دولت نیک و سوری آید سخن نیک از هر کس بشوید  
 سخن بد از هر چه گویند دشمن با دشمن برادر او گویند  
 بپایه دولت مردم را پاری کنید تا بر وز بگفت و ناپدید هر چه  
 بزبان گویند و در دل همان دارند حال خود بد دست و دشمن  
 نمایند و سنان را از عیب آید  
 کس بر عیب گویند بر این که گرفتار  
 سخن قانع گویند خستین طبع و در  
 را بخوانند از هر چه نوزد این و این است بگویند بر هر

عرم بشوید ازین جوانان هر چه بود و این بد شد و سستی بهترین نعمتها  
 و ایند خویشی را به جو انی نیک نام کنید هر حال نیکوی بکنید  
 چهار چیز همیشه بکار و ادب و بر حقیقت زود بود و خواستش گم  
 خوردن و گم گفتن و خامت و در نهائی است بی نوای در  
 بد که ای است \* گم کردی پرویز بن هر سبز \* غار سببان  
 در شح بزرگی او به بالذ که اما آنچه در اینست معجزه  
 اصغمانی و الاغانی مشک که نهش کرده اند یاد میکند باز  
 هزار کبوترک \* مطرب و حد متبحر شش هزار خادم و حارس  
 و است هزار و پانصد حساب بار کبیر عربی و در ۱۰۰  
 شتر زین و نهصد و شصت زلفین در حضرت او  
 ای لاده بیرون از این در مشیران است و چون در عهدی  
 و در پست کس با جگر در حوائی او نه نشدی تا با بوی  
 خوش بد در سبانه و هزار آدمی آب بر دکنش  
 پاشیدند و تا که فرو نشستی و او بودی خوش و لطیف  
 در حسن خلق و در و در لبرمی و توست شهوانی  
 مان خود بود آنچه او را بودی دیگر در این بود

آنکه باره از طلا و آهسته بزم چون موم بر شکل که خواستی  
 بی آتش از آن بساختی و دیدستی از علاج با شیخ انگشت  
 که نهاد چون او را فریاد تو ای بسی صدق آن پنجم در آب  
 نهادی چون فرزند صوفی که شدی آن با یک نشان بهم آمدی و  
 پنجم ظالم که فنی و اینجا بودی الا هم خبر بر مسجدین  
 و کاسه که چون آب از آن خودی بی آنکه آب دردی  
 ریزند باز بر شدی و قبل سفید که بیدار و بنزایر آن بود  
 آوردی و بایر آن قبل را تو اندن می شد و باز به مطرب که  
 مثل او در آن عالم کسی در آن زمان نبود و او جهت بزم  
 بر ویزجهی عدد شصت نوا بر روز یکی می گفت و استاد آن  
 بوحقی را احوال او صحبت است و کنج باه آور و چون  
 از ملک بر ویز نوز و فغانل بگذشت بیامیر ما بمانی اند  
 طایفه و شلمت ز من و حنی معرفت است و چون نوز و حیان  
 از حنی بگذشت بر ویز نامه نشست او را با اسم امام خواند  
 بر ویز از این پنجم بر صافی اند طایفه شلمت نام مبارک  
 بالاسی نام او نوشته بود بر پدید و نامه بر پدید و گفت

\* نکر از نهره که با این احرام \* نویسد نام خود بالای نام \*  
 چون خمر به پیامبر صلعم و سفید که نام مبارک بدو و احرام  
 نام هایون نکر دور حق او فرمود \* مرق الله ملک کما مرقنت  
 کتابی \* بسبب دعای رمون صلعم مانگ بر وی انجوریه  
 و بر من شیرویه بروی فروج کرد و او را بگشت از آثار  
 پرویز نصر شیرین و صفت شبیز و ایوانی که در بیستون  
 می ساخت و نام نشوره و مدت بادشاهی او سن و هشت  
 سال از سبختان او صفت شکر کند در انصت و هفت  
 و نعت هفت در شکر کند \* \* \* \* \*  
 از قتل پدر بادشاهی نشست بر در قران تعمیرت او  
 سبب برادران را از ابای خود را بگشت \* \* \* \* \*  
 پدر و برادران بر این سزد او را برین گرفتار کرد  
 از شش ماه عمر و بیست \* \* \* \* \*  
 اگر شاید بجز شش \* \* \* \* \*  
 الله علیه و سلم و او پیامبر صلعم الود الهم شمس  
 و با کبر و ایاست چهارم \* \* \* \* \*

بشریت در آخر انبیا و رسول مبعوث شد با برهمنی ملو  
 مرتبت پیشوای همه است از ما و که زیبا دکان که است  
 در شب ولادت مبارکش همه تنان بروی در افتادند و ایوان  
 گمری بشکست و بجره ساوه از آب خشک شد و آتشکده های  
 فارس برود و از کعبه آواز آمد که کفر نبرد و دین برافروخت  
 و مرا نیز طهارت رسید چون مادرش بدو بنگریه نوری از  
 وی در نشان بود که ستارگان را ناپدید کرده از زمین  
 او تا شام بردفت چنانکه کوشکهای شام در نظر او آمد  
 و انوشیروان عادل در خواب دید که از طاق ویش  
 و دنگره بزمین آمد و سوئد سوئد ان دید که شتران لاغر عرب  
 ما شتران فریه عجم بخت کردند و ایشان را تا خراشان  
 کرم آیند از سطح کهن تغییر بر سید نکست زمان زوال  
 اکاسره رسید و از قوم عرب زوال یابد و آن صاحب  
 دولت که زوال ایشان از خواهد بود سوئد لشت اما  
 از اکاسره ره کس دیگر با دناهی کنند و سطح در  
 در کشت انوشیروان ازین خرم گشت کرد



از و بادشاه شوند و حال آنکه ده نفر او در مدت چهار سال  
بودند و ولادت مبارکش در کاه بود بخانه که مشهور است  
به ار محمد بن یوسف و آن خانه را مادر ناز بن الرشید داخل  
سجده کرد چون متولد شد او را مهر و بعد از آن حلیمه از بی  
صدا و راو ایجاب کردند چون پنج ساله شد زمان انشراح بود و سوره  
الم نشرح شاهد آنست درین وقت حلیمه از نایب احوال  
او پرسید خبر داد که او خاتم الالبیاست او را پیشش مادرش  
آورد مادرش هم در آن عهد گاه او را مادر خود بمکه بردیدن خان  
خود که در آنجا بود و بوقت مراجعت مادرش در راه  
رحمت کرد پیام بر صالحی السلام با ایة اش ام ایمن  
اسما بر که بمکه آورد چون سن مبارکش بهشت سال بود  
ماه و روزی شده شد عبدالمطلب در ثانی هشتمین  
جمادی الاول سه نهمین نام الفیل در گذشت و صد و  
یازده سال عمر داشت و آن حضرت را بعن مادر پدر  
ابوطالب سپرد ابو طالب را آورد و از ده سالگی به تجارت  
بشامین برد و چون پانزده ساله شد فرج خود را از عیش

بر داشت و از کسب معاملات خود و کروی چون بدست  
مانده با اعمام خود و بخرید البهاره در وقت و کزوه و قیس  
هیلمان را اگر چه کثرت ایشان نیست مگر بود و مهترم گردانید  
و چون پیام بر صلح طریق را سی می سپرد در عرب  
میل گشت او را امین نام کردند و چون سخن مبارکش  
بست و چهار سال شد جهت خرید کبری با علامش بسره  
به بخارت بشام رفت در راه راهب صحیر از او بشد است  
و به اهلی کاروان را از رسالت او بیا کالایید و ابوبکر که  
در آن واقعه بود گوید که وقت که بدو ایمان دارم و چهار  
هزار دارم ابوبکر را داد تا چون او دعوت کند و راه  
حق عرف کند چون از آن سفر مراجعت کرد حدیج زن او  
شد و ابوطالب طبع خواند و سده صحت و عیسه بن من  
عام العیله زقات و اقلع شد درین وقت پیام بر صلح بعثت  
و به حال بود حدیج کبری چهل ساله با وجود زنی او زن دیگر  
بخواست و چون پیام بر صلح سی دینج مانده شد قریشی خانه کعبه  
را عبارت کردند و بجز الاسود را بدست مبارک خود

بر شگن عراقی نشانی و چون پیام بر صلح چهل ساله  
 حق سگانه اورا بشرف و حی مشرف کرد ایند از  
 ربیع الاول نانش ماه خواب و حالات بشد است  
 میدید \* حدیث الروبنا بالصالحه جزومن صفت و اربعین  
 حر و امن التبر \* مبین برین معنی است یعنی است  
 سه سال که زمان رسالت او بود که چهل و شش ماه  
 باشد خواب دیدی و بعد از این در رابع عشرین رمضان  
 آمد و اربعین من عام الابل کلام تجید مدین معنی ناطق  
 است \* شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن \* و کتب  
 آسمانی همه در رمضان منزل شد توریت در سادس  
 و مسان و زبور در ثانی عشر و انجیل در ثانی عشر و قرآن در  
 رابع عشر منزل شد با صفت که در بیابان هم بدو وحی آورد  
 به پنج آیه \* اقراءها هم ربك الذي خلق \* تجار آمد و ماخذ  
 باز گفت و از دعوت سخن به گفت و مرثیه اثر کرد بود  
 جامه بسوزد کشیده و جریبان آمد و آیه یا ایها المرسلین آورد  
 و دعوت فرمود و خدیجه کبری در حال بد و ایمان آورد

بر داشت و از کسب معاملات خود و گرویی چون بخت  
 حاصل شد با اعمام خود و بخریب البهاره رفت و گروهی پس  
 هیلان را اگر چه کثرت ایشان پیشتر بود و مهترم گردانید  
 و چون پیام بر صلح طریقی را سنی می سپرد در عرب  
 مهمل گشت او را امین نام کردند و چون بسن مبارکش  
 بست و چهار سال شد جهت خدیجه کبری با علامش یسره  
 بد تجارت بشام رفت در راه راهب صحیرا از و مشدات  
 و بد اهل کاروان را از رعایت او بیگانه و ابوبکر که  
 در آن قائم بود گواه گرفت که بد و ایمان دارم و چهار  
 هزار درم ابوبکر را داد تا چون او دعوت کند و راه  
 حق عرفت کند چون از آن سفر مراجعت کرد خدیجه زن او  
 شد و ابوطالب شطاب خواند و سینه صحت و عیسه بن من  
 عام العیال زقات و واقع شد درین وقت پیام بر صلح بخت  
 و بحاله بود و خدیجه کبری مهمل حال با وجود زنی او زن دیگر  
 بنواست و چون پیام بر صلح سن دینج غاله شد قریش خانه کعبه  
 را عمارت کردند و حجر الاسود را بدست مبارک خود

بر تنگن عراقی نشاند و چون پیام بر معلم چهل ساله  
 حق سجانه او را بشرفت و حی مشرف که وایند از  
 ربیع الاول تا شش ماه خواب و حالات باشد است  
 بیدید \* حدیث الرویا الصالحة جزو من صحت و اربعین  
 در و امن المبری \* مبنی برین معنی است یعنی بصحت و  
 سه سال که زمان رسالت او بود که چهل و شش ماه  
 باشد خواب و بیداری و بیداری در رابع عشرین رمضان  
 است آمده از همین من عام الثبل کلام تجدید معنی ناطق  
 است \* شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن \* و کتب  
 آسمانی همه در رمضان منزل شد توریت و رسالت  
 در میان و زبور در ثانی عشر و انجیل در ثانی عشر و قرآن در  
 رابع عشر منزل شد با حقیقت که جرئین هم بدو وحی آورد  
 به هیچ آیه \* اقرأ باسم ربك الذي خلق \* نماز آمد و ماخذ به  
 باز گفت و از دعوت سخن گفت و مرثیه را فرمود و  
 جامه بسوزد کشیده و جرئین آمد و آیه یا ایها المرسلین آورد  
 و دعوت فرمود و خدیجه کبری در حال بدو ایمان آورد

پیام بر صلعم و حدیث و در هر یک از عم نماز کرده اند و وقت دینین  
 بود و بعد از زمانی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام  
 آورد و در آن وقت یازده ساله بود باز نماز کرد و آن وقت  
 در آن پیران هم حسب که در پس زید بن حارثه مولی  
 رسول الله صلعم مسلمان شد باز نماز کرد و وقت شام بود  
 به شک او که مسلمان شده اول کسی که از آن  
 مسلمان شد او که است و از زمان عیسی و پیران و زید  
 که کار این هم دانند که از زید بن سار و سخن او که مفسر  
 کار مسلمان شدند چون حنین بن عبدالمنان و زید بن حارثه  
 و حدیث و خاص و حدیث بر من و حدیث از ایشان بود  
 جراح مسلمان شد و من گفت مراد از مسلمانان سابقان  
 و چون از حدیث است و در حدیث تو هم شبی طین  
 پدید شد در پیش مهم نزد که محمد صلعم دعوت میکند و دم  
 خنیه مسلمان می شوند تا سه سال و دعوت این شکار  
 بود مسلمانان به مسجد رسیدند پیاپی صلعم و خاک کرد  
 گفت یا اللهیم ابد الدین و حصار او دینی جعلی و ما در حق

عمر پنجاب شد بنام آدمی مسلمان شده بودند یازده تن  
 زن و سی و نه جمعه و که با عمر خطاب بود چون با سلام  
 در آمدند مسلمانان اشکار او پیا مبره مسجد رفت  
 و نماز جمعه گزارید و همگنان بدیدند صریح که پیا مبره این اشکار  
 کرد اما بسبب آنکه ابو طالب امیر مکه بود آسیبی بد  
 نمی توانستند و رعایت کردن مسلمانان را حمایت بسیار  
 میدادند و چون از وحی پنجسال بگذشت در ماه رجب عثمان  
 بن عفان بارقیه و حمزه و جمعی از صحابه بقره مان رسول صلعم  
 مجتهد هجرت کردند و بعد از مدتی بعضی از ایشان باز آمدند بعد  
 ازین قریش از پیا مبر صلعم و بنی هاشم از مسلمانان به بریدند  
 هشت ماه با ایشان سخن گفتند و نه پیوند و نه بنامه کردند  
 تا بحیراتی راهیب که بصر غم رسول صلعم بود آن مخالف  
 نام باطل کرد پس ازین هجرت شد و چون از وحی  
 دهم و زوئید در ماه ذی قعدة ابو طالب در گذشت  
 پنج کبزی بعد از و بسدر روز نماید پیا مبر آن سال را  
 الحزن خواندند بعد از ابو طالب عباس امیر مکه شد اما

چون سلیم القاب بود مشرکفکار قریش از پیامبر و نفع  
نمی توانست کردن قریش با او حفا کردند پیامبر صلعم بعد  
از سه ماه بظاہر رفت و نزد بن حارثه با او بود و روز  
در آنجا قامت کرد و دین او کسی پذیرفت با او حفا نکردند  
و بانام از آن چار آمد چون مریم است که فرموده در راه  
گروهی بدو رسیدند و مسلمانان شدند پیغمبر صلعم بر نهاد  
مطعم بن عدی به مکه در آمد چون از وحی یازده سال  
و چند ماه بگذشت شب سراج اتفاق افتاد و در شب  
شابع سمری در جنب سنه اشین و خمیسین من عام الفی  
نفع نسا در فرس شد چون جو رکفار سحت شد تا جیان اهل مدینه را  
بندید و عوت کرد از شی خرزج شش که جی دین پدید افتد  
بندید رفتند و مال دیگر از اهل مدینه در آن زده گس از  
ادس خرزج با مدینه و در عقبه با او بیعت کردند پیام  
صلعم صلعم بن عمر را با ایشان بفرستاد تا اهل مدینه  
بر دست او مسلمان شدند و او ایشان را با مسلمانان  
آموزخت ازین معنی کفار بفریادند با اتفاق انبیا که با صورت



شیخ نجدی پنجم ایشان آمده تا بر کشتن رسول صلعم  
 کردند پیامبر بفرمان حق تعالی با خر مال سیر و ده از وحی که  
 سه نداشت و خمسین من عام النیل بود با ابوبکر و طلحه و عمار بن  
 قحیر و عدا ابرار یقطا در خدمتش بودند و بیست و هفت فرمود در خانه  
 کاشوم بن الهمم نزول فرمود تا آئینه انجام بود روز آئینه در بنی مالک  
 نماز آئینه گزار دویر ناقصت و مرش را را کرد تا قید بیجا  
 که اکنون روضه اخصت فرود آمد و در حدود آن خانه ابویوب  
 خالد بن زید انصاری نزول فرمود و آن زمین پاره بخرد بر خانه  
 مسجد حاجت مدین او را نصرت کردند بدین حدیث  
 انصار لقب یافتند پیامبر صلعم و در دیده بفرمان خدای تعالی  
 ما طراف کعبه فرمود و اصطلاح آشکارا کرد و مسلمانانی قوت  
 گرفت و پیامبر صلعم با بعضی جهودان صلح کرد و در آن چند ماه  
 امر آمد نماز بیستین و عصر و عشا چهار رکعت و شام سه  
 رکعت و باید اذین و رکعت بیستین رکعت و طاعت و حال  
 که پیامبر صلعم در مدینه بود با کفار بیعت و بیعت با کفار کرد  
 و بزد ایاتی حق، یکبار و دیگر نامن عشر ز، محمد عید غدیر فرمود